

سرمایه داری فاشیستی

بار دیگر بر سر مردم جهان سایه گسترده

گنادی زیوگانف - برگردان خسرو باقری

در غرب و در محافل بسیاری از روشنفکران سخن بر سر این است که ماهیت سرمایه‌داری در آغاز قرن بیست و یکم به ویژه پس از آغاز مرحله‌ی «جهانی شدن» کاملاً دگرگون شده است. گفته می‌شود که سرمایه‌داری ماهیت استثمارگر و غارتگر خود را از دست داده، به سوی انسان، رفع نیازهای او و بهبود وضع عمومی خلق گرایش یافته است. می‌گویند اگر نگاهی به زندگی مردم در کشورهای سرمایه‌داری بیفکنید، همه چیز روشن می‌شود. به نظر اینان، اگر کمی صبر و شکیبایی پیشه کنیم؛ سیمای انسانی سرمایه‌داری سر بر خواهد آورد و آن‌گاه تمام انسان‌ها در رفاه کامل خواهند زیست.

واقعیت این است که اگر سرمایه‌داری امروز را با معیارها و شاخص‌های خودش در اوایل قرن نوزدهم بررسی کنیم؛ متقاعد می‌شویم که سرمایه‌داری امروز، سرمایه‌داری گذشته نیست. اما چرا؟

لنین معتقد بود که در تمام نظام‌های سرمایه‌سالار، دو نوع سرمایه‌داری وجود دارد: یکی واقع‌بین و دیگری خشن و بی‌رحم. او این مطلب را در نامه‌ای به تاریخ سوم ژانویه ۱۹۱۱ به ماکسیم گورکی، با دقت توضیح داده است. «نابودی سرمایه‌داری در رشد و توسعه‌ی همه جانبه‌ی آن نهفته است. مارکسیست‌ها به هیچ‌وجه خواستار محدودیت و ممنوعیت تراست‌ها و روابط بازرگانی فراملی نیستند. هر کسی راه خود را می‌رود. بگذارید «خومیاکف» و شرکایش تمام ایران را با خطوط راه آهن ببوشانند. بگذارید لیاخوف را به ایران اعزام کنند. سرمایه می‌خورد، می‌بلعد، راه تنفس را می‌بندد و از خود دفاع می‌کند. این کار اوست. اما وظیفه‌ی ما مارکسیست‌ها هم آگاه کردن کارگران است. مبارزه ما علیه سیاست‌های بین‌المللی استثمارگران، سازماندهی پرولتاریا و دفاع از آزادی آن‌ها، به هیچ‌وجه سد راه تکامل سرمایه‌داری نیست. برعکس تکامل آن را تسریع می‌کند. چرا چون سرمایه‌داری را به اتخاذ روش‌های متمدنانه‌تر و پیشرفته‌تری وادار می‌کند. سرمایه‌داری با سرمایه‌داری متفاوت است. یکی سرمایه‌داری خشن و عقب افتاده (از نوع راست‌های افراطی، سلطنت‌طلب‌های مذهبی و ملی‌گرایان افراطی اوایل قرن بیستم) و دیگری سرمایه‌داری واقع‌بین و دموکرات. پرولتاریای بین‌المللی، سرمایه را از دو طرف تحت فشار قرار می‌دهد: از یک طرف سرمایه‌داری خشن و عقب افتاده را به سرمایه‌داری واقع‌بین و دموکرات تبدیل می‌کند و از طرف دیگر سرمایه‌داری «دموکرات» را به سوسیالیسم تغییر می‌دهد. هم‌اکنون در اروپای غربی دیگر تقریباً سرمایه‌داری خشن و عقب‌افتاده از بین رفته و جای خود را به سرمایه‌داری واقع‌بین و دموکرات داده است. در عوض سرمایه‌داری خشن و عقب‌افتاده از انگلیس و فرانسه به روسیه و آسیا کوچ کرده است. هدف انقلاب روسیه و دیگر انقلاب‌های آسیا نابودی سرمایه‌داری خشن و عقب‌افتاده و تبدیل آن به سرمایه‌داری «دموکرات» است. اما مسأله این است که سرمایه‌داری واقع‌بین نوزادی است که دیر بدینا آمده، قادر به حرکت و پویایی نیست و دیر یا زود نابود خواهد شد.»

گرچه، سخن لنین تا کنون هم به‌طور کلی ارزش خود را حفظ کرده است، اما درباره‌ی چگونگی تحول مورد نظر او کمتر سخنی به میان آمده است. نمی‌توان از شکل معینی در این روند سخن گفت. بروز اشکال متفاوت کاملاً طبیعی است.

اولین نکته‌ی مهمی که باید خاطر نشان کنیم این است که سرمایه آن‌قدر «متمدن» می‌شود که مبارزه و مقاومت زحمت‌کشان بر آن تحمیل کرده است یعنی درجه‌ی «متمدن» شدن سرمایه‌داری به میزان مبارزه‌ی زحمت‌کشان علیه سرمایه و به‌خاطر عدالت و آزادی مربوط است. دوم این‌که «سیمای انسانی» در جهانی شدن سرمایه‌داری، تنها در پیش‌رفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، رخ می‌دهد و در عوض شدیدترین و غیر انسانی‌ترین شیوه‌های استثمار از این کشورها به سوی کشورهای وابسته و مستعمره انتقال می‌یابد. باری در کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته است که سرمایه خود را تا حدی با شرایط تطبیق می‌دهد و به صورت ملموسی در برابر خواست‌های طبقه‌ی کارگر از خود انعطاف و نرمش نشان می‌دهد. این اقدام نیز، نه از سر نیک‌خواهی که در درجه‌ی نخست، برای تأمین منافع سرمایه صورت می‌گیرد. نباید فراموش کرد که این اصلاحات به هیچ‌وجه از تمایل و علاقه‌ی سرمایه‌داری بر نمی‌خیزد.

مهم‌ترین عامل در تغییر سرمایه‌داری کشورهای پیش‌رفته، پیروزی انقلاب اکتبر روسیه و مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی زحمت‌کشان در راه کسب حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود بود. سرمایه‌داری که در برابر مبارزه‌ی رو به گسترش توده‌های خلق قرار گرفته بود، دو راه در پیش رو داشت و هر دو راه را هم به‌کار گرفت. در این‌جا بطور مشخص، از دوران بحران اقتصادی جهان در پایان دهه‌ی بیست و آغاز دهه‌ی سی سخن در میان است. از یک طرف آمریکای تحت رهبری روزولت، استراتژی جدیدی تحت عنوان «معامله‌ی نوین» را مطرح کرد و از طرف دیگر آلمان تحت رهبری هیتلر، برای تحمیل «نظم نوین» تهاجم نظامی خود را در سراسر اروپا آغاز کرد.

اگر چه در شکل و روش این دو راه، تفاوت وجود داشت؛ اما از نظر مضمون، به میزان زیادی هر دو یکی بودند. هر دوی این روش‌ها، در واقع واکنش دنیای سرمایه در برابر تغییرات بنیادین در مناسبات کار و سرمایه، پس از پیروزی انقلاب اکتبر بود. هدف هر دو شیوه، تقویت نقش دولت سرمایه سالار و تحکیم موقعیت سرمایه بود. **روزولت**، راه همزیستی با زحمت‌کشان را در پیش گرفت؛ درحالی‌که هیتلر به زور متوسل شد. هم روزولت و هم **هیتلر**، درحالی‌که نسبت به طبقه‌ی کارگر خود انعطاف نشان می‌دادند، در کشورهای دیگر با استثمار شدیدتر و خشن‌تر آن راه را «جبران» می‌کردند. در هر دو روش، تسلط امپریالیستی بر جهان تعقیب می‌شد؛ و تفاوت آن‌ها، تنها در روش اعمال این تسلط بود. با پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و تغییر شدید در تناسب نیروی کار و سرمایه، ابتکار عمل از دست سرمایه‌داری خارج شد. اتحاد شوروی با سهم عظیم خود در پیروزی بر آلمان فاشیستی، گزینه‌ی فاشیستی سرمایه‌داری را با شکست مواجه کرد و به پیروزی بخش واقع‌بین سرمایه‌داری، یاری رساند. اتحاد شوروی با پیروزی بر فاشیسم، برای دومین بار - نخستین بار با پیروزی انقلاب اکتبر - بر روند تاریخ جهان اثر گذاشت. بنابراین این‌که سرمایه‌داری در برخی از کشورها، سیمای انسانی به‌خود گرفت؛ به هیچ‌وجه به امکانات و شایستگی‌های سرمایه‌داری ارتباطی ندارد. این سوسیالیسم بود که با برانگیختن زحمت‌کشان به مقاومت علیه حاکمیت سرمایه و تبدیل جنبش مبارزاتی سراسر جهان به وزنه‌ای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در مقابل گزینه‌ی سرمایه‌داری، سرمایه را به عقب راند و در بخش‌هایی از جهان، آن را «وادار» کرد تا «سیمای انسانی» به خود بگیرد.

اما امروز که وزنه‌ی مقاومت زحمت‌کشان در برابر وزنه‌ی سرمایه ضعیف شده است؛ بار دیگر **گزینه‌ی سرمایه‌داری فاشیستی**، سربرآورده است و می‌کوشد تا کاملاً برخیزد. تهاجم رو به تزاید امپریالیسم جهانی در سیاست و اقتصاد، از پیدایش شرایط نوین حکایت دارد. آنچه گفتیم، ثابت می‌کند، که تجزیه و تحلیل کلاسیک مارکسیستی-لنینیستی از گرایش‌های اصلی تکامل سرمایه‌داری، به هیچ عنوان قدیمی و منسوخ نشده است. با انطباق خلاق نظریه‌ی لنین بر شرایط کنونی سرمایه، می‌توان مضمون «جهانی شدن» امپریالیستی را مورد بررسی قرار داد و قانون‌مندی‌های درونی آن را کشف کرد.

لنین در کتاب خود «امپریالیسم، بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری» (۱۹۱۶)، **پنج ویژگی** اصلی و بنیادین امپریالیسم را برشمرده است: ۱- تمرکز تولید و رشد انحصارات. ۲- درهم‌آمیختن سرمایه‌ی بانکی و سرمایه‌ی صنعتی و پیدایش سرمایه‌ی مالی. ۳- افزایش اهمیت صدور سرمایه به صدور کالا. ۴- تقسیم جهان میان قدرت‌های امپریالیستی و آغاز مبارزه‌ی دیگر برای باز تقسیم آن. ۵- فاسد و انگل بودن سرمایه‌داری در این مرحله از تکامل خود.

اکنون این پنج ویژگی را با توجه به شرایط کنونی جهان بررسی می‌کنیم:

۱- تمرکز تولید و رشد انحصارات: لنین می‌نویسد: «پیشرفت سرسام‌آور صنایع و روند سریع و حیرت‌انگیز تمرکز تولید در کارخانه‌های بزرگی که هر روز بزرگتر می‌شوند، از مهم‌ترین ویژگی‌های امپریالیسم است. با کمی دقت درمی‌یابیم که در قرن بیستم، این روند در دنیای سرمایه‌داری تشدید شده و هم اکنون ابعاد بسیار حیرت‌انگیزی به خود گرفته است. بزرگترین انحصارهای جهانی که به نظر می‌رسید به حداکثر رشد خود دست یافته‌اند، باز هم به رشد خود ادامه می‌دهند و باز هم بزرگتر می‌شوند. در دهه‌های اخیر، روند تمرکز تولید و رشد انحصارات از نظر کیفی به مرحله‌ی نوینی دست یافته است. در این راستا، شرکت‌های فرا ملیتی از چنان قدرت سیاسی برخوردار شده‌اند که سیاست و اقتصاد دولت‌های ملی را کاملاً تحت‌الشعاع خود قرار داده‌اند. در واقع، این نوع «شرکت‌ها» هستند که حقوق بین‌الملل را تعریف و اجرا می‌کنند و ساختارهای اعمال قدرت خود را تحت پوشش «نیروهای حافظ صلح» سازمان می‌دهند و می‌کوشند با ترفندهای متفاوت در سازمان‌های بین‌المللی نفوذ کنند. این روند، کلیت نظام سیاسی جهان را تهدید می‌کند. «نظم نوین جهانی» که ایجاد ساختار مدیریتی نوینی را در سطح جهان دنبال می‌کند، وجود کشورهای مستقل با مرزهای معین و مناقشات میان آن‌ها را مانع تجارت آزاد می‌داند و ضمن رد حق حاکمیت آن‌ها، حاکمیت مدیران و بانکداران جهان را تعقیب می‌کند. در نظم نوین جهانی، دنیا براساس منافع شرکت‌های فراملیتی عظیم تعریف می‌شود. این شرکت‌های عظیم اقتصادی-مالی، دایره‌ی کوچک «سروران» جهانند که دولت‌های به‌اصطلاح «از مد افتاده» و مفاهیمی چون «استقلال ملی»، «حاکمیت ملی» و «ویژگی‌های فرهنگی و تاریخی» را از گردونه خارج می‌کنند.

«لوموند دیپلماتیک» روزنامه‌ی پرنفوذ فرانسوی، می‌نویسد: «آن چه هم‌اکنون جهان شاهد آن است؛ انقلاب تمام‌عیار سرمایه‌داری است. «جهانی شدن» دور افتادترین نقاط جهان را درمی‌نوردد و برای استقلال دولت‌ها و رژیم‌های سیاسی گوناگون، اهمیتی قایل نیست. جهان در عرصه‌ی کشورگشایی، دوران تازه‌ای را تجربه می‌کند. این روند بتدریج جایگزین نظام مستعمراتی پیشین خواهد شد. برخلاف دوران گذشته، در دوران حاضر، این کشورها نیستند

که فاتح و پیروزمندند، بلکه این گروه‌های معین و بسیار قدرتمند مالی و شرکت‌های بسیار عظیم صنعتی‌اند که به‌عنوان «فاتح»، سرنوشت جهان را رخم می‌زنند. تاریخ جهان هرگز گروه‌هایی چنین کوچک، اما چنین قدرتمند را به خود ندیده است.

۲- درهم‌آمیختن سرمایه‌ی بانکی و سرمایه‌ی صنعتی و پیدایش سرمایه‌ی مالی: لنین می‌نویسد: بتدریج که معاملات بانکی گسترش می‌یابد و سرمایه در دستان گروه کوچکی متمرکز می‌شود؛ بانک‌ها، نقش ساده‌ی واسطه‌گری را رها کرده، به صاحبان پر قدرت انحصارها تبدیل می‌شوند. این‌ها، تقریباً تمام سرمایه‌ی پولی سرمایه‌داران و کارفرمایان کوچک و بخش اعظم وسایل تولید و منابع مواد خام در یک کشور یا چندین کشور را در اختیار خود می‌گیرند. در این روند، گروه زیادی از این واسطه‌های ساده به صاحبان انحصارها تبدیل می‌شوند. این روند، یکی از مراحل تکامل سرمایه‌داری و گذار آن به امپریالیسم است. در این‌جا، لنین یکی از مهم‌ترین گرایش‌های «جهانی شدن» سرمایه‌داری امروز را پیش‌بینی کرده است. یعنی، سرمایه‌ی مالی بتدریج سرمایه‌ی تولیدی و صنعتی را به زیر یوغ خود می‌کشد. در قرن گذشته، نفوذ بانک‌ها در تنظیم امور مالی اقتصاد جهان، هر دم افزایش بیش‌تری یافته است. در عین حال با پیدایش کامپیوتر و گسترش شبکه‌های اطلاعاتی جهانی، سرمایه‌ی بورس به عاملی تعیین‌کننده در تمام بخش‌های فعالیت بشری تبدیل شده و در سال‌های اخیر، روند جهانی شدن امپریالیستی بازارهای مالی باز هم شتاب بیش‌تری به‌خود گرفته است.

امروزه بازارهای بورس کشورها، ارتباط تنگاتنگی با یک‌دیگر دارند و نوسان نرخ‌های ارز، بهره و سهام در بازار بورس یک کشور در کشورهای دیگر هم تأثیر می‌گذارد. در آغاز این قرن، این ویژگی همچون ویژگی «تمرکز تولید در شرکت‌های فراملیتی» از نظر کیفی، وارد مرحله‌ی نوینی شد. ویژگی این مرحله این است که پول با دور زدن مرحله‌ی کالایی، به بازتولید خود پرداخته است. گروه‌بندی‌های رقیب درون این بازارهای مالی و معاملات ارزی برشتاب این روند افزوده‌اند.

۳- افزایش اهمیت صدور سرمایه به صدور کالا: لنین می‌نویسد: «ویژگی سرمایه‌داری که در آن رقابت آزاد، قانون نخستین بازار است؛ صدور کالا است. اما ویژگی امپریالیسم که در آن انحصارها حاکمند؛ صدور سرمایه است. برای کشورهای صادرکننده‌ی سرمایه، امکان کسب منافع خاص- که چگونگی آن را ویژگی‌های دوران حاکمیت سرمایه‌ی مالی و انحصارها مشخص می‌کند- همواره وجود دارد. این ویژگی سرمایه‌داری امپریالیستی در مقایسه با سال ۱۹۱۶ تغییر محسوسی نکرده است. با «جهانی شدن» اقتصاد، صدور سرمایه ابعاد تازه‌ای پیدا کرده است. پیش از دوران جهانی شدن هم، شرکت‌های فراملی بیش‌ترین سود خود را از صدور سرمایه به‌دست می‌آوردند. امروزه، در شبکه‌ی مالی جهان، انتقال سرمایه‌های مالی عظیم از یک قاره به قاره‌ی دیگر تنها در چند دقیقه صورت می‌گیرد. با امکانات کنونی شبکه‌های اطلاع‌رسانی، می‌توان به سادگی سرمایه‌های هنگفتی را در سراسر جهان جابجا کرد. این سرمایه‌ها معمولاً کیلومترها دورتر از صاحبان خود، درآمد کسب می‌کنند.

با این‌حال، حتی براین وضعیت آشفته هم، قوانین ویژه‌ی سرمایه‌داری حاکم است. اگر با منطق لنینی، به این پرسش پاسخ دهیم که صادرکنندگان امروزی سرمایه، در درجه‌ی اول چه منافعی را تعقیب می‌کنند، می‌توانیم قوانین آن را کشف کنیم.

در دوران حکومت شوروی، بسیاری از اقتصاددانان بر این نکته تأکید می‌کردند، که در دهه‌های اخیر، سرمایه‌ای که توسط شرکت‌های فراملی صادر می‌شود؛ این هدف را دنبال می‌کند که در کوتاهترین زمان، یک الگوی جهانی تقسیم بین‌المللی کار با کیفیت جدید را پدید آورد. پس از نابودی شوروی، این روند شتاب فزاینده‌ای به خود گرفت. در شرایط حاضر، کاملاً مشخص است که مهم‌ترین ویژگی این الگو، تقسیم جهان به مناطق مختلف است. منطقه‌ی اول، کشورهای بسیار پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و ژاپن را دربر می‌گیرد. این کلان شهر امپریالیستی، مهم‌ترین ارگان‌های قدرت و مدیریت را در خود متمرکز کرده است. «ج. آتالی» از مهم‌ترین نظریه‌پردازان جهانی شدن سرمایه‌داری و نظم نوین جهانی، در کتاب خود، «مرزهای افق» با ارزیابی این کلان شهر با عنوان «بسیار پیشرفته» معتقد است که در آن، قدرت به نسبت پولی که در کنترل آن قرار دارد، تعریف می‌شود، زیرا پول در آنجا به‌تتها معیار کسب قدرت تبدیل می‌شود. به‌نظر آتالی، در نظم نوین جهانی، حق تابعیت این کلان شهر، به پُر ارزش‌ترین دارایی و کالایی بسیار ارزشمند تبدیل می‌شود. در این کلان شهر، به دلیل مصرف بسیار بالا، باید حجم عظیمی از کالا و خدمات عرضه شود. بخش بسیار پیشرفته و فنی صنعت، در این کلان شهر مستقر می‌شود.

منطقه‌ی دوم کشورهای را دربر می‌گیرد که مواد خام را تأمین می‌کنند و از صنعت مونتاژ برخوردارند. وظیفه‌ی این منطقه، تضمین کیفیت زندگی در منطقه‌ی اول است و منطقه‌ی سوم در تقسیم کار جهانی، کشورهای را دربر می‌گیرد که از نظر اقتصادی، دورنمایی ندارند. زیرا کشورهای گروه اول منافع مالی قابل توجهی را در آن‌ها تعقیب نمی‌کنند. منطقه‌ی سوم به‌حال خود رها خواهد شد، به‌شرط آن که برای نظم نوین جهانی مزاحمتی ایجاد نکند.

به‌نظر طراحان این الگو، خطری که ثبات جهان را تهدید می‌کند، خطر مردم فقیری است که در واقع به کشورهای منطقه‌ی سوم تبعید شده‌اند. به‌عقیده‌ی این نظریه‌پردازان، برای رفع این مزاحمت، به یک **حاکمیت اقتدارگرای دیکتاتور در مقیاس جهانی** نیاز است. بنابراین تمام کوشش صادرکنندگان سرمایه در شرایط حاضر، بر این محور قرار دارد که به صورت خزنده، کنترل اقتصاد جهان را به‌دست گیرند و الگوی جدید تقسیم کار بین‌المللی را به اجرا درآورند.

نمونه‌ی صدور سرمایه به روسیه را در نظر بگیرید. امروزه، صدور سرمایه را «سرمایه‌گذاری خارجی» می‌نامند، که طنین خوشی دارد؛ اما تغییری در مضمون آن به‌وجود نمی‌آورد. اما غرب این سرمایه را از کجا می‌آورد؛ در کدام یک از بخش‌های اقتصادی روسیه به کار می‌اندازد و چه هدف‌هایی را تعقیب می‌کند؟

سرمایه‌گذاری خارجی به خودی خود، چیز بدی نیست. اگر این سرمایه‌گذاری در بخش‌های واقعی اقتصادی کشور به‌کار گرفته شود، حتا می‌توان از آن استقبال کرد. اما واقعیت چیز دیگری است. ده سال پس از «سرمایه‌گذاری» غرب، اکنون می‌توان بخش‌های اقتصادی‌ای را که این سرمایه‌گذاری در آن‌ها فعال است با دقت مشاهده کرد.

الف: بخش اصلی سرمایه‌گذاری غرب در روسیه، در بازارهای مالی بورس صورت گرفته است. سرمایه‌ای را که در این بخش فعال کرده‌اند، حتا در مقیاس غرب، حیرت‌انگیز است. سهم سرمایه‌گذاران غربی در هرم کلاه برداران، یعنی بخش اوراق قرضه‌ی دولتی کوتاه مدت در سال ۱۹۹۸ در حدود ۷۰ میلیارد دلار بوده است و سرمایه‌گذاران هم عبارت بودند از: دویچه بانک آلمان، بانک چیس‌مانهاتان، سولومون برادزر و سرمایه‌گذارانی از این

دست. پیامد این سرمایه‌گذاری‌های مالی هم روشن است: سقوط روبل، افزایش چهار برابری نرخ دلار، افزایش بدهی‌های خارجی، نابودی کامل استقلال مالی و ژرف‌تر شدن بحران‌های اقتصادی.

ب: بخش دیگری که سرمایه‌گذاری مالی غرب در آن فعال است، بخش استخراج مواد خام است. این سرمایه‌گذاری به‌گونه‌ای طراحی شده است که تحت نظارت شرکت‌های غربی، صدور مواد خام ارزان روسیه، به کلان شهر اول تضمین شود. آمار دولتی روسیه نشان می‌دهد که در هفت سال گذشته، نفت، گاز، فلزات روسیه، آمونیاک، آلومینیوم، مس، نیکل، چوب و فراورده‌های چوب، کالاهای اصلی صادراتی روسیه بوده که سود سرشاری را نصیب شرکت‌های غربی کرده است. مواد خام، سه چهارم صادرات روسیه را تشکیل می‌دهد و جالب آن است که هر سال بر میزان آن افزوده می‌شود. در برنامه‌ی دولت روسیه پیش‌بینی شده است که صدور گاز به اروپای غربی تا بیست سال آینده به دو برابر افزایش یابد. قرار است به کمک شرکت‌های خارجی، منابع طبیعی سیبری و خاور دور مورد بهره‌برداری قرار گیرد و خطوط جدید لوله‌های نفت احداث شود. پیامد این روند چه خواهد شد؟ از هم اکنون روشن است. ونزوئلا یکی از شش کشور بزرگ صادرکننده نفت را در نظر بگیرید؛ در بیست و پنج سال گذشته، این کشور کوچک ۳۰۰ میلیارد دلار نفت، این طلای سیاه را به خارج از کشور صادر کرده است. با این همه، نیمی از جمعیت کشور در فقر به‌سر می‌برند و یک چهارم نیروی کار کشور، بی‌کارند.

پ: سرمایه‌گذاری خارجی، سیاست کاهش تولید سلاح‌های نظامی روسی و افزایش مشارکت آن در تولید کالاهایی مغایر با محیط زیست- از جمله تشویق روسیه به مشارکت در تولید صنایع شیمیایی و تبدیل کشور ما به انبار زباله‌های اتمی- را تعقیب می‌کند. منافع سرشار غرب در این زمینه آنقدر روشن است که نیازی به توضیح ندارد.

با توضیحاتی که دادیم، می‌توان نتیجه گرفت که مهم‌ترین هدف سرمایه‌گذاران خارجی در روسیه، اتصال این کشور به نظام جهانی اقتصاد سرمایه‌داری و الحاق آن به الگوی نوین تقسیم بین‌المللی کار امپریالیستی است تا به‌عنوان عرضه‌کننده مواد خام و زائده‌ی تکنولوژیکی منطقه‌ی اول، نقش خود را ایفا کند.

۴- تقسیم جهان میان قدرت‌های امپریالیستی و آغاز مبارزه‌ای دیگر برای بازتقسیم آن؛ لنین می‌نویسد: «ارزیابی دوران نوین سرمایه‌داری یعنی امپریالیسم، نشان می‌دهد که اتحادیه‌های سرمایه‌داران، در زمینه‌ی تقسیم اقتصادی جهان، مناسبات تازه‌ای را برقرار می‌کند. به موازات این جریان و در ارتباط با آن، اتحادیه‌های سیاسی یعنی دولت‌ها نیز، در زمینه‌ی تقسیم جغرافیایی جهان و کسب مستعمره‌های تازه، مناسبات نوینی را شکل می‌دهند.»

آنچه در این روند، بسیار خطرناک است، این است که **حاکمان اقتصادی جهان** را نه کسی منصوب و نه کسی انتخاب کرده است. کسی آن‌ها را نمی‌شناسد و چون به‌ظاهر مسئولیتی ندارند، پاسخ‌گوی کسی هم نیستند. این حاکمان پنهان، برنامه‌ای به‌جامعه ارایه نمی‌دهند تا بتوان بر مبنای آن، هدف‌های واقعی آن‌ها را آشکار کرد.

۵- فاسد و انگل بودن سرمایه‌داری در این مرحله از تکامل خود: لنین می‌نویسد: امپریالیسم یعنی انباشت بی‌کران سرمایه‌ی مالی؛ ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار در چند کشور خاص جهان. این است منشاء رشد حیرت‌انگیز طبقه یا قشر نزول‌خواران، کسانی که از راه سفته‌بازی زندگی می‌کنند و جز تن‌آسایی حرفه‌ای ندارند. صدور سرمایه که از مهم‌ترین بخش‌های اقتصاد امپریالیستی است، این نزول‌خواران را بیش از پیش، از روند تولید دور می‌کند و کشورهای را که به‌جای تولید از قبیل استعمار دیگر کشورها، گذران می‌کنند، به جوامعی انگلی تبدیل می‌کند.»

«ج. هابسون» اقتصاددان انگلیسی و از نخستین پژوهندگان دوران امپریالیسم، صد سال پیش، چشم‌انداز تکامل امپریالیسم را این‌گونه تشریح می‌کند: «بخش اعظم کشورهای اروپای غربی، سیمایی خواهند داشت که برخی از کشورها، هم‌اکنون از آن برخوردارند؛ «ریویرا» در جنوب انگلیس را در نظر بگیرید که به‌طور عمده به یک شهر توریستی ویژه‌ی سرمایه‌داران ایتالیا و سوییس تبدیل شده است. در این شهر، گروه اندکی از اشراف سرمایه‌دار که سود خود را از صدور سرمایه به‌خوردور به‌دست می‌آورند، همراه گروه قابل توجهی از کارمندان حرفه‌ای و بازرگانان که از استثمار کارگران صنایع حمل و نقل و کارکنان دیگر بهره می‌برند؛ سرنوشت شهر را تعیین می‌کنند. شاخه‌های اصلی صنعت از بین می‌رود و انبوه مواد غذایی و محصولات دیگر، مانند باج و خراج از آسیا و آفریقا، به اروپا سرازیر می‌شود. اما این نوع زندگی، به پیشرفت تمدن بشر، کمکی نمی‌کند؛ بلکه عادت به زندگی انگلی را در این جامعه‌ها گسترش می‌دهد. به این طریق جهانی به‌وجود می‌آید که در آن، طبقات فرادست کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی، از کشورهای آسیایی و آفریقایی خراج‌هنگفتی می‌ستانند و به کمک آن، گروه بزرگی از کارمندان و خدمت‌گزاران را استخدام می‌کنند که وظیفه‌ی آن‌ها مشارکت در روند تولید کشاورزی یا صنعتی نیست، بلکه ارایه خدمات یا کار در صنایع درجه‌ی دوم، تحت نظارت و کنترل اشرافیت نوینی است که کارش صدور سرمایه است.»

اگر در نظر بگیریم که از زمان نوشتن این سخنان، صد سال گذشته است، آن‌گاه از دقت و آینده‌نگری آن شگفت‌زده می‌شویم. در عین حال، این سخنان بیانگر آن است که از صد سال گذشته تا کنون، تغییر کیفی‌ای در روند تکامل امپریالیسم به‌وجود نیامده، و در واقع پیش‌بینی «هابسون» لباس واقعیت پوشیده است.

سازوکار معینی که در آن منطقه‌ی اول جهان، امتیازهای یک‌جانبه را به‌سود خود تضمین می‌کند و از جیب منطقه‌های دوم و سوم، فربه و فربه‌تر می‌شود؛ ساز و کار ویژه‌ی امپریالیسم است.

واقعیت این است که تمرکز سرمایه و انحصاری شدن آن رقابت آزاد در بخش تولید کلان را از بین می‌برد. ویژگی امروز جهان این است که نظام اقتصاد جهانی، مانعی بنام دولت‌های ملی را از سر راه حرکت آزاد سرمایه برمی‌دارد. همه‌ی کشورها زیر چتر نظام جهان گسترتری قرار می‌گیرند که صندوق بین‌المللی پول را اداره می‌کند. به این ترتیب، یک سازمان

بورکراتیک اقتصادی، برجها تحمل می‌شود که از آن فقط قدرت‌مندان اقتصادی بهرمنند می‌شوند. این سازمان، نه تنها سیاست بازارهای جهانی، بلکه تکتک کشورها را تعیین می‌کند. در این نظام جهانی جهان امپریالیستی مناطق دوم و سوم، تنها برای رفع نیازهای منطقه‌ی اول است که وجود دارند. در این جهان، خبری از رقابت آزاد سرمایه‌داری نخواهد بود.

در کشورهای اصلی امپریالیستی، یعنی آمریکا، ژاپن و دیگر کشورهای گروه هفت، روند تمرکزگرایی و سازوکارهای لازم کنترل دولتی بر روند تولید، ادامه دارد. از این رو تدابیر و اقدام‌های مختلف از جمله برنامه ریزی‌های تکنولوژیکی و بودجه بندی‌های بلند مدت تنظیم می‌شود که هدف آن‌ها، تضمین موقعیت ممتاز تکتک این کشورها در شرایط نوین پیشرفت‌های علمی و فنی است. در بخش‌های بسیار پیشرفته‌ی علمی و فن‌آوری، مانند صنعت هواپیما سازی، تکنولوژی موشکی و فضایی، ارتباطات راه دور، انرژی اتمی و غیره که امروزه، نقش تعیین کننده‌ای در پیشرفت اقتصادی جهان ایفا می‌کند؛ دیگر امکان هیچ نوع رقابت آزاد میان صاحبان سرمایه وجود ندارد. در واقع، در بخش‌های بسیار پیشرفته‌ی اقتصادی، گرایش به تمرکز کلان سرمایه، قدرت دولتی و مغزهای اندیشمندان، در چنان سطحی قرار دارد که سخن گفتن از بازار آزاد، مسخره به‌نظر می‌رسد.

جالب آن که، در همین حال، یک الگوی ماوراء لیبیرال که بنا بر سرشتش هرج و مرج طلب است، به‌بخش‌های دیگر جهان تحمل می‌شود تا به این وسیله، برنظام ناعادلانه‌ی حاکم بر جهان که در آن، یک منطقه، مناطق دیگر را به حاشیه می‌راند، سرپوش گذاشته شود. بازار آزاد، دیگر اصل طبیعی و لازم برای تکامل اقتصادی، نیست؛ بلکه ابزاری ویژه در دست کشورهای منطقه‌ی اول برای استثمار کشورهای مناطق دوم و سوم است. در مقیاس جهان، کارکرد بازار دگرگون شده است. از بُعد نظری، بازار جایی است که در آن مبادله‌ی پایاپای صورت می‌گیرد؛ اما در جهان امپریالیستی، بازار محل مبادله‌های نابرابر است.

درست این‌جاست که امپریالیسم، ویژگی انگلی خود را به نمایش می‌گذارد. امپریالیسم روابط کالا- پول بازار را که از نظر عینی، دوران آن خاتمه یافته است، به‌صورت مصنوعی زنده نگه می‌دارد و به این وسیله در واقع به مانعی در راه پیشرفت اجتماعی تبدیل می‌شود. به این ترتیب، نظریه‌ی لنین درباره‌ی امپریالیسم که آن را سرمایه‌داری طفیلی و فاسد می‌نامید؛ بار دیگر تأیید می‌شود. بعضی‌ها، این سخن ما را مسخره می‌پندارند. سخن از گنبدیگی اقتصادی سرمایه‌داری در حالی که تب مصرف در کشورهای غربی بیداد می‌کند، خنده‌آور نیست؟ می‌کوشیم تا ثابت کنیم که سرمایه، به مانعی در راه تکامل نیروهای تولیدی انسان تبدیل شده است. بطور مثال همه می‌دانند که انحصارها گاهی حق ثبت بعضی اکتشاف‌ها را می‌پردازند، نه برای آن که از آن‌ها در تولید استفاده کنند؛ بلکه برعکس برای آن که اگر آن کشف معین به دلایلی با سودورزی سرمایه در تناقض قرار گرفت؛ هرگز در روند تولید مورد استفاده قرار نگیرد. ولی مشکل فقط این نیست که این کشف‌ها در انبارها خاک می‌خورند؛ بلکه فضای مصرف سرسام‌آور، جستجو برای تکامل نیروهای تولیدی در عرصه‌های دیگر را با مانع روبرو می‌سازد. علت این پدیده، در سرشت سرمایه نهفته است. سرمایه، کالایی فاقد کیفیت است. کمیت تنها کیفیت سرمایه است. سرمایه غیر از رشد کمی و خطی نوع دیگری از رشد را نمی‌شناسد. یک میلیون دلار خوب است، یک میلیارد دلار بهتر و یک تریلیون باز هم بهتر و ...

نظام سرمایه‌داری که هم اکنون بر بخش عظیمی از کره زمین حکومت می‌کند، در پنج قرن حاکمیت خود، از نظر شکل، تغییرات بسیاری کرده است؛ ولی سرشت و ویژگی‌های بنیادین آن دچار هیچ‌گونه دگرگونی نشده است.

تولید به‌طور کلی، به مثابه پیش شرط طبیعی حیات بشر، همچنان با همان شکل مشخص تاریخی خود یعنی ارزش، ارزش اضافه و سرمایه وجود دارد، و ویژگی سرمایه همچنان این است که هیچ معیار کیفی‌ای ندارد و تنها معیار آن رشد کمی بی‌پایان است. خصلت اصلی نظام سرمایه‌داری، تبعیت کامل کیفیت کالاهای تولیدی (با ارزش‌های متفاوت) از قوانین کمی تولید (ارزش مبادله) است. به عبارت دیگر، نقشی که پول به مثابه‌ی معیار سنجش مطلق همه چیز و هر رابطه‌ای ایفا می‌کند، خصلت اصلی نظام سرمایه‌داری را مشخص می‌کند. در واقع این خصلت سرمایه‌داری است که نظام‌های ارزشی زیربنایی، و روبنایی، اولویت‌ها، هدف‌ها، انگیزه‌ها و رفتار اقتصادی و اجتماعی آن را تعریف می‌کند. براساس این تعریف:

- ثروت اجتماعی و در درجه‌ی نخست، انباشت عظیم کالا، تنها زمانی ارزشمند است که قابل تبدیل به پول باشد.

- تولید یعنی استثمار همه جانبه‌ی مادی و معنوی نیروی کار انسان و منابع طبیعی هستی. براین اساس، هرچه از نظر ذهنی شدنی است، از نظر عملی نیز باید تحقق پیدا کند.

- خصلت باروری تولید، بیش از هر چیز، در مقوله‌های کمی و بدون در نظر گرفتن ابعاد کیفی- هزینه‌های اجتماعی یا پیامدهای زیست محیطی برای آیندگان- تعیین می‌شود.

- انسان یک اتم منفرد اجتماعی است که در نظام مبتنی بر مالکیت خصوصی، همواره در وضعیت جنگی «همه علیه همه» به سر می‌برد.

- بازار (بازار کالا، کار، سرمایه، اندیشه و غیره) تنها صحنه‌ی نبرد و شرط حیات نوع بشر است.

این ویژگی‌هاست که نظام سرمایه‌داری را به‌طور مشخص از صورت‌بندی‌های اقتصادی- اجتماعی ماقبل خود متمایز می‌کند. در این مورد «ماکس وبر» با مارکس هم عقیده است که سودورزی آزمندانه و پایان‌ناپذیر سرمایه‌داری که به عنوان تنها هدف تولید در این نظام تعریف می‌شود، چیزی است که با بینش اخلاقی تمام تاریخ در تضاد است.

سرمایه‌داری چون برای نخستین بار در تاریخ بشر، هدف تولید را از هدف انسان جدا کرد؛ توانست تأثیر انقلابی حیرت‌انگیزی در روند تکامل نیروهای مولد اقتصاد جهان باقی بگذارد. اما نکته این‌جاست که با هر گامی که در این راستا برداشت؛ تضادهای درونی نظام خود را نیز به مرحله‌ی بالاتری ارتقا داد.

دوران پس از جنگ جهانی دوم، نمونه‌ی جالبی است. در این دوران، کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، با در پیش گرفتن استثمار بی‌امان مادی و معنوی انسان و نابود کردن منابع طبیعی جهان، جوامعی را بوجود آوردند که به آن‌ها «جامعه‌ی مصرفی» گفته می‌شود. در این جوامع، از به حداکثر رساندن مصرف مردم، که همانا به «حداکثر رساندن تولید کالا» است، به عنوان پیش‌شرط رشد سرمایه، استفاده شد.

فیلسوف معروف اتحاد شوروی «م. آلیفیشیز» با تجزیه و تحلیل این تغییرات اجتماعی می‌نویسد: «دورانی بود که در آن ویژگی سرمایه‌داری یعنی تکامل پرشتاب‌تر تولید ابزار تولید، نسبت به شیوه‌های دیگر تولیدی که هدفشان تنها مصرف بود، پیشرفته‌تر بود. اما امروز، عقبه سودنمای سرمایه‌داری به سمت دیگری تمایل پیدا کرده است که این تمایل، انجام بعضی تغییرات ساختاری در زمینه‌ی تولید نهایی صنعتی را ایجاب کرده است. جامعه‌ی سرمایه‌داری در جستجوی منابع نوینی که هنوز مورد بهره‌برداری قرار نگرفته باشد؛ توجه خود را بار دیگر به تولید کالاهای مصرفی معطوف کرده است. اما چون سرشت اصلی سرمایه‌داری تغییر ناپذیر است؛ این نوع تولید، برای انسان و تأمین نیازهای او و از منظر بهبودخواهی اجتماعی صورت نمی‌گیرد. تناقض در این جاست که سرمایه، که توجه خود را به مصرف آن هم در شرایط پیشرفت حیرت‌انگیز فن‌آوری که در آن کیفیت حائز اهمیت ویژه‌ای است؛ معطوف کرده است؛ نسبت به مضمون مصرف هم‌چنان بی‌تفاوت است و کماکان در چنگال رشد پایان‌ناپذیر ارزش، اسیر است. کیفیت کالا می‌تواند بسیار عالی ولی سودمندی آن موهوم و حتی منفی و مخرب باشد. در این شرایط با آن که سودمندی کالا زیر پرسش است؛ سرمایه‌داری بنا بر اصل سودورزی پایان‌ناپذیر خود، آن کالا را تولید و مصرف آن را - به هر شکل ممکن - به جامعه تحمیل می‌کند. بنابراین مصرف مانند دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی به «بت» تبدیل می‌شود. مصرف از صورت نوعی عملکرد انسانی به صورت «دین» یا «وظیفه مقدس» درمی‌آید که موقعیت اجتماعی فرد به مشارکت خستگی‌ناپذیر در روند آن بستگی دارد. بتدریج الزام به‌کار، شکل الزام به مصرف را به خود می‌گیرد. این الزام به مصرف، با ابزارهای گوناگون تحمیل - در درجه‌ی اول تبلیغات تجاری - صورت می‌گیرد و نیازهای مادی و معنوی تازه و تازهنتری را در ذهن توده‌های مردم القا می‌کند. ویژگی ساختگی و غیرواقعی این نیاز، به‌هنگام و روش عادی زندگی تبدیل می‌شود. در این شرایط، سودمندی کالا، دیگر اهمیت درجه‌ی اول ندارد؛ بلکه نو و جدید بودن آن است که ویژگی اصلی کالا را تعیین می‌کند و حایز اهمیت نخستین است.

سرمایه‌داری برای نخستین بار در تاریخ، شرایط عینی محو گرسنگی در سراسر جهان را پدید آورده است، اما چون ویژگی از خود بیگانه شدن مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری، روز به روز تشدید شده است؛ شرایط ذهنی رفع این فاجعه انسانی، فراهم نشده است. آنچه گفته شد، مورد قبول کلیه متفکران و اندیشه‌وران جدی و صادق به‌رغم برداشت‌های سیاسی و فلسفی گوناگون است.

«اریش فروم» در مقدمه‌ی کتاب خود تحت عنوان «انقلاب امید» می‌نویسد: «در میان ما شبحی در حرکت است که تنها عده‌ای معدود آن را آشکارا می‌بینند. این شبح، کمونیسیم یا فاشیسم نیست؛ بلکه جامعه‌ای است کاملاً مکانیزه که هدفش تولید و مصرف حداکثر است و توسط کامپیوتر اداره می‌شود. در چنین روندی، انسان به‌بخشی از روند تولید کالا - گرچه روغن خورده و مرتب و منظم - اما بی‌حس و عاطفه تبدیل می‌شود. در این جامعه، فردیت انسان و زندگی خصوصی او به‌طور کلی از یاد می‌رود و هم‌دردی نسبت به دیگران را تنها به کمک مواد مخدر و افزودنی‌های روان‌شناختی، می‌توان در او بیدار کرد.»

بنابراین، آزادی فردی، از هر زمان دیگر، بیش‌تر ارزش خود را از دست می‌دهد. این «آزادی» به درجه‌ای نزول می‌کند که فرد «آزاد» است تا از میان هزاران کالای «مشابه» و مدام در حال تغییر، یکی را انتخاب کند، فرقی نمی‌کند، این کالا می‌تواند کاندیدای ریاست جمهوری یا سریال تلویزیونی یا محصولات فرهنگی و... باشد. نتیجه این‌که، این الگوی

قلابی آزادی، در حالی که آزادی را برای اقلیت حاکم تضمین می‌کند؛ آزادی اکثریت جامعه را به بند می‌کشد. «تب مصرف» و «مصرف انبوه» منطقه‌ی اول جهان، به فقر کامل یا نسبی بخش‌های عظیم مردم جهان که در مناطق دوم و سوم زندگی می‌کنند؛ منجر می‌شود.

بنابراین، امپریالیسم، ترمز تکامل اجتماعی بشر است؛ زیرا :

- نظریه‌هایی چون «مرزهای رشد»، «رشد صفر درصد» و غیره را در میان کشورهای حاشیه‌ای (منطقه‌های دوم و سوم)، ارایه و ترویج می‌کند.

- هرچومرج «بازار» را به‌طور مصنوعی در کشورهای حاشیه‌ای حاکم می‌کند تا از پیشرفت و توسعه‌ی این کشورها جلوگیری کند.

- همچنان تولید کالا، تابع تولید ارزش اضافی است. این پدیده یعنی محدود کردن رشد کیفی و گسترش رشد کمی. از نظر اجتماعی و زیست محیطی، به بن‌بست کامل و تخریب وحشتناک منجر می‌شود.

- بزرگترین مانع در برابر آزادی واقعی انسان است و از تکامل شخصیت او که مهم‌ترین ثروت اجتماعی است؛ جلوگیری می‌کند.

اگر منطق لنین را بپذیریم و آن را با شرایط نوین جهان تطبیق دهیم؛ می‌توانیم جهانی شدن سرمایه‌داری را بالاترین مرحله‌ی امپریالیسم بنامیم که در مقایسه با امپریالیسم کلاسیک، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. این ویژگی‌ها در عین رابطه‌ی سرشتی با ویژگی‌های تاریخی سرمایه‌داری، جنبه‌های جدیدی را نیز دارا است. مشخصات اصلی «نظم نوین جهانی» یا «بالاترین مرحله‌ی امپریالیسم» عبارت است از:

- اسارت کامل سرمایه‌ی تولیدی و صنعتی توسط سرمایه‌ی مالی. سرمایه‌ی مالی با دور زدن مرحله‌ی کالایی-مادی، خود را باز تولید می‌کند.

- تغییر مناسبات بازار به سازوکاری مصنوعی از مبادلات نابرابر. مناسبات بازار، تنها پوششی است که در زیر آن تحمیل اقتصادی بر فرودستان و غارت کشورها، صورت می‌گیرد.

- تثبیت الگوی جدیدی از «تقسیم بین‌المللی کار» که بی‌عدالتی و نابرابری شرم‌آور اجتماعی را در مقیاس سراسر جهان، باز هم بیش‌تر، گسترش می‌دهد.

- عدم کنترل دولت‌های ملی بر روندهای جاری اقتصادی کشور خود. در این دوران، قوانین اساسی حقوق بین‌الملل، مورد بازنگری قرار می‌گیرد تا مفاهیمی چون «استقلال ملی» منتفی و شرایط برای ایجاد ساختار نوین قدرت جهانی، فراهم شود.

- فن‌آوری عالی و دیگر امکانات، فقط در اختیار شرکت‌های فراملی قرار می‌گیرد. بقیه‌ی جهان، محکوم به سقوط و فرو رفتن در دره‌ی هولناک فقر و نابرابریند.

- محدودیت و تخریب رشد کیفی فن‌آوری

در سال‌های اخیر، بعضی دانشمندان مارکسیست روسیه، معتقدند که مرحله‌ی کنونی جهانی شدن امپریالیستی، صحت نظرات «ک. کائوتسکی» را اثبات می‌کند که به امکان فرارویی سرمایه‌داری به مرحله‌ی «فرا امپریالیستی» اعتقاد داشت. بنابر نظر کائوتسکی، «استثمار همگانی جهان، توسط سرمایه‌ی متحد بین‌المللی، جای‌گزین مبارزه‌ی سرمایه‌های ملی می‌شود. این پدیده، دوران نوینی از «امید» را در چارچوب نظام سرمایه‌داری به‌وجود می‌آورد که می‌تواند بشریت را به سوی صلح و خلع‌سلاح، هدایت کند.» لنین در زمان خود ثابت کرد که این امیدها، پوچ و واهی است. در عین حال، لنین با بررسی ژرف گرایش عام سرمایه‌داری، مرحله‌ی فرا امپریالیستی را در رشد امپریالیسم، انکار نمی‌کرد. به نظر او، «تردید نیست که تکامل امپریالیستی، به شکل‌گیری تراستی جهانی می‌انجامد که در آن، کلیه‌ی شرکت‌ها و کشورها بلعیده می‌شوند.» اما لنین در عین حال تأکید می‌کرد که: «این تکامل، تحت آن‌چنان شرایط خاص، با چنان سرعت خاص و تحت چنان تضادها، بحران‌ها و لرزه‌های اقتصادی، سیاسی خاص، انجام می‌گیرد که پیش از آن که به شکل‌گیری یک تراست جهانی یا نظام فرا امپریالیستی یا وحدت کامل سرمایه‌های ملی، منجر شود؛ به نابودی امپریالیسم، می‌انجامد. بنابر این در فرایند این تکامل، نظام سرمایه‌سالار، جای خود را به نظامی متضاد خود خواهد داد.» اگر چه بعضی کم‌دقتی‌ها را در نظریه‌ی لنین نمی‌توان از نظر دور داشت؛ اما به‌طور کلی نظر او و پیش‌بینی او را می‌توان همچنان درست دانست.

سخن از انقلاب نوین سرمایه‌داری، پایه و اساسی ندارد. برعکس، در شرایط امروز، یعنی در شرایط جهانی شدن امپریالیستی، سرمایه به هر قیمتی و با هر ابزاری- که در میان آن‌ها، کاربرد زور، نقش اصلی را دارد- از تحول مناسبات تولیدی، که سطح امروزین تکامل نیروهای مولد، آن را ایجاب می‌کند، جلوگیری می‌کند. رشد کنونی جهان، تنها رشد کمی است که در چارچوب تنگ اقتصادی- اجتماعی محصور است. در شرایط کنونی مناسبات تولیدی، امکان رشد محتوایی و کیفی، وجود ندارد.

در مناسبات تولیدی سرمایه‌داری، امکان پایان دادن به استثمار و تضادهای ناشی از آن، وجود ندارد. در شرایط جهانی شدن امپریالیستی، اشکال استثمار و تضادهای ناشی از آن، حادث‌تر و بحرانی‌تر می‌شود. کاهش نسبی تضادهای اجتماعی و طبقاتی در منطقه‌ی اول جهان، به‌بهای تشدید بی‌سابقه‌ی این تضادها، در مناطق دوم و سوم، صورت می‌گیرد. حاکمان کنونی جهان، از تقسیم جهان به «شمال» و «جنوب» سخن می‌رانند. اما این تقسیم‌بندی چیزی از تقسیم تلخ جهان به «پرولتاریا» و «بورژوازی» در مقیاس تکتک کشورها، کم ندارد. تضادهای سرمایه‌داری، مهار یا کنترل نشده است؛ بلکه ابعادی جهان‌گستر به خود گرفته است.

تحول واقعی و کیفی، تنها در گذار از امپریالیسم به سوسیالیسم، امکان‌پذیر است. فقط سوسیالیسم است که می‌تواند انقلاب فن‌آوری واقعی و گذار آن به فن‌آوری پسا صنعتی را امکان‌پذیر سازد.

باید الگوی سرمایه‌داری تولید و مصرف، و نیز آرمان آن یعنی «مصرف بدون محدودیت» را به‌طور بنیادین و اساسی دگرگون کرد. (نقل از نشریه فرهنگ توسعه. بخش اول این مقاله در شماره... منتشر شده است که از اینجا می‌توانید بخوانید.)